

## جامعه سرمایه‌داری از دیدگاه "کارل مارکس و ماکس وبر"

### آفاق شارقی تفتی

### عضو هیأت علمی علوم اجتماعی دانشگاه یزد

#### چکیده

کارل مارکس\* و ماکس وبر\*\* دو متفکر بزرگ دنیای غرب‌اند که در فاصله زمانی معادل نیم قرن، در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، نظریات اقتصادی-اجتماعی خود را ارائه نموده و بیش از هر چیز، تاریخچه، عملکرد و فرجام جامعه سرمایه‌داری دوران خود را بررسی کرده‌اند.

مارکس با دیدگاه دیالکتیکی\*\*\* خود شکل‌گیری روابط اجتماعی را ناشی از روابط و مناسبات اقتصادی و ابزار تولید دانسته که پیوسته در حال تکامل است. بر این اساس، جامعه سرمایه‌داری را نیز مرحله‌ای گذرا همانند سایر جوامع اقتصادی قبلی می‌داند و معتقد است که جامعه سرمایه‌داری عاقبت با رشد تضادهای درونی‌اش، با شیوه‌ای انقلابی جای خود را به جامعه‌ای نوین خواهد داد.

اما ماکس وبر با دیدگاه پروتستانی خود، که بیش از هر چیز متکی بر مشیت الهی است؛ به نظام

\* Karl Marx

\*\* Max

\*\*\* Dialectical

Class struggle

Capital

Capital

سرمایه‌داری نظر انداخته و اعتقاد داشته است که در جامعه نوین غرب، رفتار افراد تحت سلطه «معقولیت هدفدار» درآمده است. از این رو، نظام سرمایه‌داری غرب پایدار و پاینده باقی خواهد ماند. بررسی نظریات متضاد این دو اندیشمند، سالهاست که نظر جامعه‌شناسان را به خود معطوف داشته و هنوز هم موضوع بحث محافل اقتصادی و اجتماعی است و از این رهگذر زمینه را برای مباحثاتی پایان‌ناپذیر فراهم می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: ماتریالیسم دیالکتیک - زیورنا - روبنا - پرولتاریا - هشیاری طبقاتی - نوع آرمانی - عقلایی‌شدن - رسالت کاری - روش تفهیمی - بوروکراتیزه شدن.

#### مقدمه

در دنیای صنعتی غرب، بخصوص در مقاطعی که با بحران اقتصادی عمیق و شدیدی روبرو می‌شود، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و متفکرین، گرایش بیشتری پیدا می‌کنند که در مورد سرانجام جامعه سرمایه‌داری بیشتر تفکر و تفحص نمایند.

از جمله در دوره بحران دهه ۱۹۳۰ میلادی در آمریکا، جامعه‌شناسی نظیر «تالکوت پارسنز»<sup>(۱)</sup> سعی کرده‌اند با ارائه و توجیه نظریات ماکس وبر، نظریات مارکسیستی را بی‌اعتبار سازند. (۱) اینکه نظریات این دو متفکر در چه زوایایی متضاد و در چه مواردی مکمل یکدیگرند، فضایی فشرده برای مطالعات و بررسیهای جامعه‌شناسی و اقتصادی فراهم می‌سازد.

جواب دادن به این سؤال که چرا و چگونه نظام سرمایه‌داری در غرب پدید آمده و تکامل یافته است، بدون شک با مراجعه به نظریات «مارکس» و «وبر» بهتر میسر می‌شود. به همین دلیل است که بعد از جنگ جهانی دوم که دنیای غرب مرحله جدیدی را در مسیر تکاملی خود آغاز کرد، مطالعه، مقایسه و نقد آثار این دو متفکر، بویژه در زمینه جامعه‌شناسی غرب، نظر بسیاری از جامعه‌شناسان، بخصوص آمریکایی‌ها را به خود جلب کرد، است. (۲) دانستن این حقیقت که

دیگران در مورد جوامع خود چه اندیشیده‌اند و چگونه تحول و سرانجام جامعه خود را ارزیابی کرده‌اند، در جای خود جذاب و سودمند خواهد بود. مطالعه حاضر که مبتنی بر بررسی نظریات کارل مارکس و ماکس وبر در مورد جامعه سرمایه‌داری است، در راستای همین منظور طراحی گردیده است و امید می‌رود برای افراد علاقمند و پژوهشگر سودمند باشد.

### مبانی نظری "کارل مارکس" و "ماکس وبر"

در نیمه دوم قرن نوزدهم مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) به صورت یک مورخ اقتصادی، نظریه پرداز اجتماعی و فردی انقلابی، نظریات خود را مطرح نمود که تحولات اجتماعی بزرگی را در پی داشت. اندیشه مارکس تحت تأثیر سه جریان فکری فلسفه کلاسیک آلمان، بیش از همه اندیشه‌های فلسفی هگل،\* اقتصاددانان کلاسیک انگلستان، بخصوص نظریه ارزش-کار و نرخ نزولی سود و نیز نظریات علمای تاریخ فرانسوی، مخصوصاً نبرد طبقاتی،\*\*\* که در آثار پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم وجود داشت، قرار گرفته است.<sup>(۳)</sup> مارکس این سه جریان فلسفی را با دیدگاه ماتریالیستی خود در آمیخته و آنها را توسعه داده است.

نظریات مارکس را بیش از همه آثار او، در سه جلد کتاب «سرمایه»\*\*\* وی که نوعی جامعه‌شناسی سرمایه‌داری و تاریخ فلسفی بشریت است، می‌توان مشاهده کرد.

جلد اول که در سال ۱۸۶۷ انتشار یافت، بیشتر نظریات خرد اقتصادی-اجتماعی، بخصوص چگونگی پدید آمدن ارزش اقتصادی را بررسی و تحلیل کرده است. در جلد دوم، نظریات کلان اقتصادی، بخصوص خصلت رقابتی هرج و مرج طلبانه سرمایه‌داری و ضرورت گردش سرمایه که فاصله‌ای دائمی بین تولید و توزیع قدرت ایجاد می‌کند و بحران‌های جامعه سرمایه‌داری را پدید می‌آورد، بررسی شده و در جلد سوم، نظریه تحول نظام سرمایه‌داری مورد بحث قرار گرفته

\* Hegel

\*\* Class struggle

\*\*\* Capital

است. (۴) مارکس برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی، منطق «ماتریالیسم دیالکتیک»<sup>\*</sup> را برگزیده است. بر مبنای این منطق، با تکامل ابزار تولید، طبقات اجتماعی<sup>\*\*</sup> شکل می‌گیرند و با ظهور و رشد تضادهای طبقاتی، دسته‌ای از ساختارهای اجتماعی که کهنه و منسوخ شده‌اند، به گونه‌ای انقلابی، جای خود را به ساختارهایی جدید می‌دهند. (۵)

مارکس مراحل تکامل تاریخی جوامع را بر اساس نظام‌های اقتصادی تبیین می‌کند. وی به صورت اخص از چهار نظام اقتصادی یا شیوه تولیدی: آسیایی، باستانی، فئودالی، و بورژوازی نام می‌برد، که هر یک بر اثر نتایج پرورده در نظام پیشین پدید آمده است. (۶) از نظریه‌های مهم مارکس (نظریه ارزش - کار)<sup>\*\*\*</sup> و (نظریه نرخ نزولی سود)<sup>\*\*\*\*</sup> را می‌توان نام برد.

بر مبنای نظریه ارزش - کار، ارزش کالاها را مقدار کار اجتماعاً لازم یا زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها به وجود می‌آورد. بر این اساس، ارزش یک کالا شامل توده‌های مشخصی از زمان کار تبلور یافته است. تئوری ارزش - کار مبنای نظریه (ارزش اضافی)<sup>\*\*\*\*\*</sup> و یا استثمار نیروی کار<sup>\*\*\*\*\*</sup> است که کلید اصلی درک فرآیند توزیع در جامعه سرمایه‌داری است و اختلاف طبقاتی درون این جامعه را شکل می‌دهد. در مثال نظر مارکس این است که سرمایه‌دار محصول ده ساعت کار کارگر را تصاحب می‌کند و فقط حاصل پنج ساعت اول آن را به صورت دستمزد به وی می‌پردازد. ارزش اضافی شامل ساعات کار نهایی است که برای آن دستمزدی پرداخت نشده است. این ساعات مایه توانگری سرمایه‌دار می‌گردد و سرمایه‌دار طبعاً سعی در افزایش آن دارد. (۷) به نظر مارکس، ارزش اضافی ناشی از سرمایه متغیر یا سرمایه‌ای است که به طور عمده برای پرداخت دستمزد به کار می‌رود. بنابراین، هر قدر نسبت بین سرمایه متغیر و سرمایه ثابت بزرگتر باشد، میزان ارزش اضافی بالاتر خواهد بود و بهره‌کشی بیشتری صورت خواهد گرفت.

\* Dialectical Materialism

\*\* Social Classes

\*\*\* Labour Theory of

\*\*\*\* Theory of Falling rate of profit

\*\*\*\*\* Surplus Value

\*\*\*\*\* Exploitation of Labour



مارکس نسبت سرمایه متغیر به سرمایه ثابت را «ترکیب آلی سرمایه»<sup>(۸)</sup> می‌نامد.

نظریه تحول مارکس که در جلد سوم کتاب سرمایه شکل گرفته، مبتنی بر قانون نرخ نزولی سود است. به نظر مارکس، میزان سود با نسبت بین سرمایه متغیر و سرمایه کل رابطه مستقیم دارد. علت آن است که سود متوسط با مجموع سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تناسب دارد. به دلیل آنکه ارزش اضافی با سرمایه متغیر نسبت مستقیم دارد، «ترکیب آلی سرمایه» به موازات ماشینی شدن تولید و سرمایه‌داری دگرگون می‌شود. با گذشت زمان، سهم سرمایه متغیر در کل سرمایه کمتر می‌شود و نسبت سود به کل سرمایه کاهش می‌یابد و بدین ترتیب موجبات نابودی نظام سرمایه‌داری فراهم می‌گردد. در واقع نابودی سیستم سرمایه‌داری را تحول خود به خود سیستم؛ یعنی عوامل درونی آن فراهم می‌آورند. این امر را هگل «نیرنگ عقل»<sup>(۹)</sup> می‌نامید.

برای مارکس هیچ پدیده‌ی ابدی نیست. از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیکی وی، هر نظام اقتصادی - اجتماعی نتیجه دگرگونی انقلابی نظام پیشین است، که بر اثر تعامل، رشد و سرانجام تعارض تضادهای درونی نظام پیشین به وجود آمده است. مارکس نظام سرمایه‌داری را هم از این قاعده مستثنی نمی‌داند و برای این نظام نیز پایانی را پیش‌بینی می‌کند؛ پایانی که پیدایش جامعه‌ای بدون طبقات اجتماعی است.

ماکس وبر (۱۹۲۰-۱۸۶۴) جامعه‌شناس، مورخ و اقتصاددان برجسته آلمانی، حدود نیم قرن بعد از مارکس می‌زیسته و مانند مارکس تحت تأثیر تمایلات تاریخ‌نگاری اندیشه اجتماعی آلمانی قرار داشته است. نوع نگرش «وبر» را می‌توان در آثار «هگل» مشاهده کرد. هگل هستی اجتماعی را دگرگون شونده و در هر دوران منحصر به فرد می‌دانست که از طریق درک قوانین حاکم بر آن نابل شناسایی است.<sup>(۱۰)</sup>

وبر اعتقاد داشت که در جامعه‌ای از نوع دموکراتیک، ارتقاء افراد با شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که جای بیشتری برای شخصیت آنان وجود دارد. وی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که نمود

خاص سرمایه‌داری غرب که آن را با سایر اقسام سرمایه‌داری در زمانها و یا مکانهای دیگر متفاوت می‌سازد، تلفیق سودجویی با انضباط عقلانی در کار است که برای اولین بار در نظام سرمایه‌داری از نوع غربی ظاهر شده است. این خصلت ناشی از تناسبی است که بین روح سرمایه‌داری و روح مذهبی پروتستان، به صورت پیوندی معنوی وجود دارد. (۱۱)

به نظر «وبر» سرمایه‌داری در اقتصاد، نتیجه عقلانی شدن\* فرآیند تمدن غربی است. ایده «عقلانی شدن» از یونان باستان است که در زندگی رهبانی سده‌های میانی به اوج خود رسیده بود. راهب کسی بود که به طریقی عقلانی زندگی می‌کرد و اهدافی را که مربوط به عالم آخرت بود، به ترتیبی معقول دنبال می‌نمود. اقتصاد جماعت رهبانی اقتصاد عقلانی بود. به نظر «کالوین» چون بشر از سوی خداوند آفریده شده و جزیی از خداوند است، ذاتاً خوب است، و هر کاری را طبق آیین پروتستان انجام دهد، چون از طرف خداوند است، شایسته است و اینکه بشر نفع طلب است نیز خواست خداوندی باشد. (۱۲)

اندیشه و نظریات «ماکس وبر» بیش از هر چیز، تحت تأثیر فرهنگ و آیین پروتستان قرار داشته است. نظام سرمایه‌داری نیز از آن جهت در نظر وی ایده آل است که به نظر «وبر» این نظام تحت تأثیر فرهنگ پروتستانی به وجود آمده و رشد کرده است. بی‌تردیدی آشنایی با چگونگی پیدایش آیین پروتستان به شناخت نگرش ماکس وبر در مورد مسائل اجتماعی کمک خواهد کرد. در فاصله سالهای ۱۵۶۵-۱۵۱۷ میلادی، بارهبری «مارتین لوتر»\*\* آلمانی، جنبش اصلاح دینی به انتقاد از عقاید مسیحیت کاتولیک شروع شد و با تلاشهای «جان کالوین»\*\*\* فرانسوی ادامه یافت که منجر به ایجاد آیین پروتستان گردید. این آیین برخلاف آیین کاتولیک، که زهد و تقوی را در رهبانیت و ترک دنیا می‌دانست، با به رسمیت شناختن منافع حاصل از: تجارت، فعالیت‌های تولیدی، اجاره و بهره، موجب ظهور صاحبان سرمایه و رقابت فردی در جامعه غرب گردید. (۱۳)

\* Rationalization

\*\* Martin Luther

\*\*\* John Calvin

«ماکس وبر» روح مذهبی پروتستان را با الهام از متن مواعظ «وست مینیستر»\* در پنج اصل خلاصه می‌کند:

- خدایی مطلق و ماورای علم بر جهان حاکمیت دارد که با ذهن محدود آدمیان قابل درک نیست؛

- سرنوشت تغییرناپذیر همگان را خداوند از ازل تعیین کرده است؛

- خداوند جهان را به خاطر عظمت کبریا بی خود خلق کرده است؛

- انسان داری هر سرنوشتی که باشد، باید به خاطر عظمت خداوند کار کند و قلمرو خداوند را روی زمین بیافریند؛

- رستگاری انسان موهبتی الهی است. (۱۴)

به نظر «وبر» گرچه این اصول به صورت پراکنده در سایر مذاهب نیز وجود دارد، لکن تلفیق عناصر آن در پروتستان بی نظیر است؛ به طوری که انسان را بر آن می‌دارد که به جای توسل به خرافات، با کمک علم، نظم طبیعی را کشف کند. از نظر روانشناختی، یک فرد پروتستان خواهد کوشید تا از طریق روی آوردن به کار، نزد خداوند مقرب گردد. دکترین آموزه «رسالت»\* از نظر علمای پروتستان انگیزه‌ای است که پروردگار برای پرداختن به کار، در بنده‌اش آفریده است. مفهوم «رسالت لوتر» این است که در این دنیا فرد برای رسیدن به معنویت باید مسؤولیتهایی را به وی واگذار می‌شود قبول کند، در کار خود کوشا بوده و آن را به بهترین وجه انجام دهد. (۱۵)

وجود خداوند برای انسان نیست، بلکه وجود انسان برای خداوند است؛ تنها خداوند آزاد است و تابع هیچ قانونی نیست. دستورات خداوند فقط زمانی که او بخواهد بر شخص آشکار می‌شود و او می‌تواند آن را بفهمد و بشناسد. انسان فقط می‌تواند به بخشهایی از حقیقت سرمدی دسترسی پیدا کند. چیزهای دیگر از جمله کیفیت سرنوشت انسان، به صورت رازی نامعلوم، پوشیده، نفوذناپذیر و بی چون و چرا است. «وبر» با دیدگاه پروتستانی خود، نظریات مارکس را در مورد

نظام سرمایه‌داری مورد بازنگری قرار داده و به نتیجه‌گیریهای متفاوت و در اکثر موارد متضاد با نظریات مارکس دست یافته است. «وبر» پیدایش نظام سرمایه‌داری غرب را نتیجه نفوذ آیین پروتستان می‌داند و از این جهت آن را موجه و سرمدی شناخته و دفاع از آن را وظیفه‌ای مقدس به شمار آورده است.

### نظریات "مارکس" و "وبر" در مورد جامعه سرمایه‌داری

مارکس و وبر که دارای منطق و دیدگاهی کاملاً متفاوت با مارکس است و در دوران بعد از مارکس نظریات اجتماعی خود را ابراز داشته، در واقع کوشیده است نظریات مارکس را در مورد جامعه سرمایه‌داری مورد تجدید نظر و انتقاد قرار دهد. بدون تردید «مارکس و وبر» این کار را به‌گرنه‌ای سیستماتیک و گام به گام انجام نداده است. در حالی که «مارکس» به‌طور عام به مبارزه با ایده آلیسم برخاسته، «مارکس و وبر» به‌طور خاص و در محدوده ایده آلیسم پروتستانی به مقبله با ماتریالیسم مارکس مبادرت کرده است. این تفاوت دامنه نگرش، مقایسه نظریات اجتماعی این دو اندیشمند را، مخصوصاً در مورد جامعه سرمایه‌داری، دشوار می‌سازد. این ادعا را می‌توان در بخشهایی زیرین تا حد زیادی مشاهده کرد.

مارکس اعتقاد داشت که بدون درک عملکرد سیستم اقتصادی نمی‌توان جامعه‌شناس بود و تحول سیستم اقتصادی را نیز نمی‌توان بدون توجه به نظریه «ارزش-کار» درک کرد.<sup>(۱۷)</sup> به نظر مارکس، تکامل اندیشه‌ها و سازمانها را باید در تکامل ابزار تولید و مبادله جستجو کرد. بورژوازی\* نمی‌تواند بدون آنکه ابزار تولید و به دنبال آن روابط تولیدی را به کلی دگرگون کند، به هستی خود ادامه دهد. در درون جامعه بورژوازی نیروهای تولیدی سترگی به وجود آمده است که با رشد و تکامل خود، نظام سوسیالیستی را پدید خواهند آورد. به نظر وی در جامعه بورژوازی هماهنگی، با تکامل ابزار تولید، روابط انسانی تولید دگرگون نمی‌شود و فقر همچنان گریبان‌بخش



عظیمی از جامعه را می‌گیرد. این تضاد که عظیم‌تر از تضادهای درونی جوامع قبلی است، منجر به انقلابی می‌شود که پایان‌دهنده جامعه طبقاتی است و نظام سرمایه‌داری طبقاتی را از میان خواهد برد. (۱۸)

برخلاف مارکس، روش جامعه‌شناختی ماکس وبر، روشی ذهنی و متکی بر ارزشهای پروتستانیسم است. به نظر «وبر» ایدئولوژی به خودی خود تنها ناشی از وضعیت اجتماعی نیست؛ بلکه بیشتر وسیله‌ای است برای تفسیر وضعیت اجتماعی‌ای که پدید آمده است. روش «وبر» الگوسازی از طریق حذف ویژگیهای فرعی وضعیتهای خاص تاریخی است که آن را «نوع آرمانی»\* می‌نامد. «وبر» با این روش سعی کرده است به بررسی شرایط تحقق توسعه اقتصادی نظام سرمایه‌داری، که آن را محصول آیین پروتستان می‌داند، بپردازد. به عقیده «وبر» هر سیستم مذهبی، سیستم اقتصادی خاص خود را ایجاد می‌کند و تنها آیین پروتستان قادر است شرایط اقتصادی و اجتماعی را برای ایجاد یک اقتصاد صنعتی پیشرفته مهیا سازد. (۱۹) «وبر» همانند سایر جامعه‌شناسان کلاسیک عقیده داشت که امور اجتماعی، نتیجه کنش‌های جمعی افرادند و باید به صورتی عینی و با روشهای علمی مشاهده و تحلیل شوند. او به پیدایش و عملکرد دولتها بر اساس قانونمندی و توسعه سرمایه‌داری اعتقاد داشت. «وبر» بر تکامل مستقل نظامهای اندیشه‌ای تأکید می‌ورزید و جهان‌بینی را دارای تأثیری مستقل نظامهای اندیشه‌ای تأکید می‌ورزید و جهان‌بینی را دارای تأثیری مستقل بر رفتار اجتماعی می‌دانست. (۲۰)

در دیدگاه دیالکتیکی مارکس، هر جامعه از یک «زیربنا»\*\* و یک «روبنا»\*\*\* تشکیل می‌شود. زیربنای اقتصادی جامعه ماهیت مالکیت را نشان می‌دهد و طرز استفاده از ابزار تولید را مشخص می‌سازد. تغییرات روبنای جامعه (از جمله سیستم سیاسی، اجتماعی و مذهبی) ناشی

\* Ideal Type

\*\* Infrastructure

\*\*\* Superstructure

از تغییرات زیربنای آن است. بنابراین، مارکس «زیربنا» را متغیری مستقل و «روبنا»؛ یعنی ایدئولوژی را متغیری وابسته می‌شناسد. بر این مبنا، منشاء اصلی تحولات تاریخی، عامل زیربنای اقتصادی است که از تکامل ابزار تولید و روابط تولید حاصل از آن ناشی می‌شود. از نظر مارکس، آگاهی انسان‌ها تعیین‌کننده هستی آنان نیست؛ بلکه هستی اجتماعی آدمیان آگاهی آنان را تعیین می‌کند. (۲۱) در تحلیل نهایی، به نظر مارکس، در میان پدیده‌های تاریخی جز عامل اقتصادی، همه متغیرها، متغیر وابسته‌اند. تحولات سیاسی، حقوقی، فلسفی، ادبی و هنری، گرچه همه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، لکن همگی بر محور تحول اقتصادی استوارند و در چارچوب ضرورت اقتصادی با یکدیگر تعامل دارند. (۲۲) مارکس در بیانیه کمونیست\* اظهار می‌دارد که تاریخ همه جوامع تا به امروز، همانا تاریخ نبرد طبقاتی است که در هر مرحله با واژگونی انقلابی نظام اجتماعی و یا با ویرانی مشترک طبقات درگیر پایان پذیرفته است. جامعه سرمایه‌داری نیز که دارای خصایصی است که در جوامع قبلی سابقه نداشته است، از این قاعده مستثنی نخواهد بود. (۲۳)

«ویر» برای آنکه در مقابل مارکس نظام تفسیری ای انعطاف‌پذیر به وجود آورد، کوشیده است تا نشان دهد که ساختارهای اجتماعی، شکل‌های گوناگونی دارند که همبستگی‌های علی آنها می‌تواند هم از طریق زیربنا به روبنا و هم از روبنا به زیربنا عمل نماید. مارکس نشان داده بود که چگونه در ساختار نظام سرمایه‌داری، کارگزار مالکیت ابزار تولید محروم شده است و ناچار است محصول کارش را به کسی بفروشد که با تملک ابزار و تولید بر او تسلط یافته است. «ویر» در این مورد تا حد زیادی با مارکس همفکر بود. (۲۴) لکن وی چنین خلع یدی را پیامد انحصاری نظام سرمایه‌داری نمی‌دانست؛ بلکه آن را پیامد اجتناب‌ناپذیر هر نظام تولیدی عقلایی و متمرکز می‌دانست و معتقد بود چنین خلع بدی می‌تواند شاخص یک نظام اقتصادی سوسیالیستی نیز باشد. وی این خلع ید را تنها یک مورد خاص از یک پدیده کلی‌تر در جامعه صنعتی نوین

می‌دانست. جامعه‌ای که در آن نه تنها کارگزاران، ابزار تولید را در تملک خود ندارند، بلکه دانشمندان و وسایل تحقیق خود را، مدیران ابزارهای مدیریتی را و جنگ‌آوران نیز جنگ‌افزارهایشان را در تملک خود ندارند. بنابراین در جامعه نوین، افراد دیگر نمی‌توانند در یک کنش واحد و عمومی شرکت کنند، مگر آنکه به یک سازمان واحد پیوسته و در چارچوب آن اقدام نمایند. در این صورت نیز هنگامی می‌توانند در چنین سازمانی متحد شده و فعالیت نمایند که گرایشهای شخصی خود را قربانی اهداف و دستورالعملهای حاکم بر آن سازمان نمایند که منجر به یک کنش عمومی علیه نظام نخواهد شد. بر این مبنا «وبر» چنین اظهار نظر می‌کند که: «به احتمال قوی بشر در آینده در قفس آهنینی که خود ساخته است زندانی خواهد شد.» بنابراین وی آینده نوید بخشی را پیش‌بینی نمی‌کند. «وبر» که متقاعد شده بود «بوروکراتیزه» و عقلانی شدن هر چه بیشتر سازمانهای اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است، اعتقاد داشت که گسترش هر چه بیشتر روشهای بوروکراتیک و عقلانی - قانونی مدیریت، که در عصر جدید دولت و اقتصاد را در بر می‌گیرد، احتمالاً به مرگ نوآوری و ابتکار خواهد انجامید.<sup>(۲۵)</sup> گرچه «وبر» تضادهای درونی جامعه سرمایه‌داری را دارای شرایطی نمی‌بیند که نیروی متحدی بر ضد نظام به وجود آورند و آن را دگرگون سازند، مع‌هذا آینده مشخصی را نیز پیش‌بینی نمی‌کند.

مارکس مشخصه اصلی جوامع صنعتی عصر خود را مالکیت خصوصی ابزار تولید می‌داند. به نظری در جوامع سرمایه‌داری جدید، دو طبقه متخاصم سرمایه‌دار یا بورژوا\* که صاحب وسایل تولید و زمین است از یک طرف و کارگر صنعتی یا «پرولتاریا»\*\* که وسایل تولید را به وجود می‌آورد و بر آن مالکیتی ندارد، از طرف دیگر، وجود دارند. منافع این دو طبقه ذاتاً با هم تضاد دارند؛ زیرا سرمایه‌داران برآنند تا با پایین‌نگه‌داشتن دستمزد کارگران، منافع خود را که از ارزش اضافی حاصل می‌شود به حداکثر برسانند و کارگران برای دستمزد بالاتر تلاش می‌کنند. سرمایه‌داران برای افزودن ارزش اضافی از دو راه می‌توانند اقدام نمایند:

روش اول، افزودن به ساعات کار روزانه است. به همین دلیل، در هر زمان مسأله کاهش ساعات هفتگی کار مطرح شده، کارفرمایان واکنش شدیدی نشان داده‌اند؛ زیرا در واقع سود آنان از همان ساعات نهایی کار روزانه تشکیل می‌شود. روش دیگر، کاستن از ساعات کار لازم برای تولید مقدار معینی از کالا؛ یعنی بالا بردن بهره‌وری کار است. به همین دلیل است که در اقتصاد سرمایه‌داری تا این حد اصرار بر افزودن دائمی بهره‌وری کار وجود دارد.<sup>(۲۶)</sup> این تضاد، کارگران را متحد ساخته و بر آن می‌دارد که با براندازی نظام سرمایه‌داری، وسایل تولید را از آن خود نموده، جامعه‌ای بدون طبقه به وجود آورند که در آن درآمد به طور عادلانه توزیع شود.<sup>(۲۷)</sup> در این موارد نیز دیدگاه «ماکس وبر» کاملاً به گونه‌ای دیگر است. به عقیده (وبر)، جنبش پروتستانیسم محیط اجتماعی اروپا را برای پرورش رژیم سرمایه‌داری مساعد کرده است. وی در مورد رابطه بین توسعه اقتصادی نظام سرمایه‌داری و مذهب پروتستان، به این نتیجه می‌رسد که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان پروتستان که عبارتند از: منع هرگونه واسطه بین خالق و مخلوق، دخالت عقل در ایمان و کوشش برای رسالت کار، زمینه را برای پیدایش و رشد نظام سرمایه‌داری فراهم کرده است و در این راه سومین بدعت، نقشی اساسی بر عهده داشته است.<sup>(۲۸)</sup> به نظر (وبر) سرمایه‌داری مبتنی بر بنگاههای تولیدی، درای هدف به دست آوردن حداکثر سود از طریق سازمان عقلانی کار و تولید است، که نظیر آن را در سایر جوامع نمی‌توان مشاهده نمود. به نظر وی در جامعه سرمایه‌داری هدف به دست آوردن حداکثر سود با هر شیوه‌ای که باشد نیست؛ بلکه هدف به دست آوردن سود مداوم و تجدید شونده است. سودی است که از طریق بنگاههای تولیدی مستقل از خانوارها با سازماندهی نیروی کار رسماً آزاد و با بهره‌برداری از حسابداری عقلایی حاصل می‌شود.<sup>(۲۹)</sup> سرمایه‌داری بر اساس عقلانیتی دیوانی اداره می‌شود. این عقلانیت\* بستگی به وجوه خاصی از علوم جدید، مخصوصاً علوم طبیعی دارد که مبتنی بر ریاضیات و شیوه عقلایی است. بوروکراسی غربی، برخلاف سایر انواع بوروکراسی،

سازمانی است پایدار مبتنی بر همکاری بین افرادی که هر کدام دارای وظیفه‌ای تخصصی اند. هر کس، باید قوانین را بشناسد و از فرمانهای انتزاعی نوعی مقررات پیروی نماید. در مقابل، دستگاه بوروکراسی نیز همه اعضای خود را از نظر مالی تأمین می‌نماید.<sup>(۳۰)</sup> به نظر «وبر» سرمایه‌داری از این جهت که مبتنی بر اصول و روش عقلایی است، در قالبهای مختلف به جهت دادن اقتصاد جهانی ادامه خواهد داد، و هیچگاه به وسیله انقلاب از هم نمی‌پاشد.<sup>(۳۱)</sup>

دیالکتیک مارکس را در مورد نابودی خود به خود نظام سرمایه‌داری، به دو نحو می‌توان تصور کرد: یا دیالکتیکی اقتصادی که حاصل تضاد فزاینده بین نیروهای تولید به سرعت در حال رشد و روابط تولیدی است؛ روابط تولیدی که به موازات نیروهای تولید رشد نمی‌کند و یا مکانیسمی است جامعه‌شناختی، مبتنی بر عدم رضایت روزافزون زحمتکشان که نتیجه آن عصیان آنان می‌باشد. به اعتقاد مارکس، به موازات توسعه نظام سرمایه‌داری، طبقات متوسط که قشرهای واسط بین سرمایه‌داران و کارگران هستند، تحلیل رفته جذب طبقه کارگر می‌شوند و در نتیجه تضاد اجتماعی بین کار و سرمایه تشدید می‌گردد. مکانیسم نابودی خودبه‌خود نظام سرمایه‌داری بدین صورت است که سرانجام در نتیجه انقلابی که بر اثر رودرویی طبقات سرمایه‌دار و کارگر پدید می‌آید، امر تولید حالت اجتماعی و عمومی پیدا می‌کند؛ یعنی تولید در دست افراد متحد به صورت جمعی متمرکز می‌شود و قدرت سیاسی که مظهر طبقاتی بودن اجتماع است از میان می‌رود؛ این امر مکانیسمی جامعه‌شناسانه محسوب می‌شود.<sup>(۳۲)</sup> در حالی که به نظر «ماکس وبر» جامعه کنونی غرب برخلاف سایر اشکال قبلی آن، بر اصل سرمایه‌داری آزاد استوار بوده و دارای سازمانی است که بر اصول علمی تکیه دارد، گرایش نرد برای افزایش سرمایه نتیجه نوعی خلق و خوی پروتستانی است. وی ظهور و رشد سرمایه‌داری نوین غربی را مرهون اخلاق پروتستانی می‌داند که عناصر اصلی آن را سودجویی و انضباط عقلایی کار تشکیل می‌دهد. «وبر» نیروهای درونی عمل‌کننده جامعه را بیش از هر چیز، بازتاب عمل‌گرایانه و روانشناختی ادیان دانسته و برای تأثیر پیامهای مستقل در دین نزد پیروان آن اهمیت زیادی قائل



است. (۳۳) به عقیده «وبر» خصیصه عمده جامعه جدید غرب عقلانیت در سازمان دبوانی است که بدون توجه به مالکیت و تکامل ابزار تولید ادامه خواهد یافت و از این نظر، دگرگونی بنیادینی اتفاق نخواهد افتاد. به نظر وی حتی اگر انقلابی، مالکیت ابزار تولید را در دست دولت متمرکز کند، باز هم ضرورتاً سازمان عقلانی تولید به منظور کاهش در حد مطلوب هزینه‌های تولید، بر جای خود باقی خواهد ماند. (۳۴) برداشت مارکس از روابط تولیدی\* تنها به تکنولوژی (فناوری) محدود نمی‌شود. به نظر وی، گرچه تکنولوژی نقش مهمی دارد، لکن روابط اجتماعی ای که افراد از طریق اشتراک در زندگی اقتصادی با یکدیگر برقرار می‌سازند نیز اهمیت زیادی دارد. به همین دلیل است که اقتصادهای روستایی ترون وسطی، اجتماعات قوی و اعتقادات مذهبی را ایجاد نموده؛ در حالی که اقتصادهای سرمایه‌داری و صنعتی، دیدگاه علمی و فردگرایی را در خود پرورانده‌اند. (۳۵)

در تاریخ نگری مارکس، دیالکتیک تاریخ شامل حرکت و تکامل نیروهای تولید\* و روابط تولیدی و تضاد بین آنها است. تضادی که سرانجام مانع توسعه نیروهای تولیدی شد، و انقلاب را به صورت ضرورتی تاریخی درمی‌آورد. (۳۶) برخلاف مارکس، «وبر» پیوسته کوشیده است مادی‌گرایی تاریخی را رد کند و به جای آن، ادیان را در شکل‌دهی نظام اقتصادی-اجتماعی معرفی نماید. وی سعی کرده است ثابت نماید که رفتار انسانها را در جوامع مختلف می‌توان با توجه به تلقی آنان در هستی درک نمود. بنابراین برای درک رفتار اقتصادی گروهها باید نسبت به دین ادراک داشت و تلقی‌های دینی افراد را تعیین‌کننده دگرگونی‌های اقتصادی به حساب آورد. در این رابطه «وبر» روش «انواع عالی» خود را برای تحلیل روح سرمایه‌داری به کار می‌گرفت. در این روش مجموعه پیچیده‌ای از نسبت‌های موجود، در یک مفهوم کلی جمع‌بندی و تحلیل می‌شوند. به نظر «وبر» مفهوم نهایی سرمایه‌داری را نمی‌توان در نگاه اول درک کرد؛ بلکه در پایان تحقیق می‌توان به ویژگیهای ذاتی این نظام که در موارد مختلف متفاوت است، دست یافت. در

این فرآیند منظور این نیست که مفهوم سازی در قالب مقولات انتزاعی صورت گیرد؛ بلکه هدف کشف پیوند معقولی بین اجزاء واقعیت، در جریان تکوین آن است.<sup>(۳۷)</sup> در واقع ماکس وبر دگرگونی‌های اقتصادی را حاصل دگرگونی تلقی دینی افراد می‌داند، نه حاصل تضادهای موجود در جامعه که به نظر مارکس ریشه اقتصادی دارند. بنابراین وبر به وقوع تحولی عمده و بنیادین در اقتصاد و روابط اجتماعی اعتقاد ندارد.

مارکس اعتقاد داشت پدیده نرخ نزولی سود، نتیجه تولید بیش از حد نظام سرمایه‌داری است که در بلندمدت، بر اثر تراکم تکنیکهای سرمایه‌بر و کاراندوز بروز می‌نماید. این امر منجر به بحرانهای اقتصادی و در نهایت از هم‌پاشیدگی نظام سرمایه‌داری می‌شود.<sup>(۳۸)</sup> در قرن نوزدهم، در هر ده سال یک بحران اقتصادی بروز می‌کرد. همین که ماشین‌آلات جدید نصب می‌شد عده زیادی از کارگران بیکار می‌شدند، میزان تولید افزایش می‌یافت، ولی به علت بیکار شدن کارگران، افراد کمتری استطاعت خرید کالاها را داشتند و این امر موجب کاهش قیمت کالاها و سود سرمایه‌داران شده و سرانجام این بحران از طریق خرید کارخانه‌ها توسط سرمایه‌داران بزرگتر خاتم می‌یافت. آنان برای بالا بردن سود دستمزدها را کاهش می‌دادند و دوره رونق مجدداً شروع و چرخه قبلی تکرار می‌شد. بدین ترتیب، سیستم سرمایه‌داری به طور منظم، ترقی و افت می‌کند. و در هر افت سرمایه‌داری پیدا می‌شود که سهم بزرگتر و باز هم بزرگتری از بازار را می‌گیرد. این امر تضادهای درون جامعه سرمایه‌داری را تشدید نموده، اضمحلال سرمایه‌داری را در پی خواهد داشت.<sup>(۳۹)</sup> در حالی که وبر، ماهیت و عملکرد نظام سرمایه‌داری که آن را قابل دوام می‌داند، به گونه‌ای کاملاً متفاوت تصور و تحلیل می‌کرد. «وبر» تأکید بر این امر داشت که اخلاق پروتستانی وجود صفت یا «رسالت‌کاری» در هر فرد پروتستان است، که از مردم دعوت می‌کند از تنبلی و سستی در کار اجتناب کرده و با کوشش در راه گردآوری مال و ثروت، جوامع خود را صنعتی نمایند. اخلاق پروتستانی فرد را بر آن می‌دارد که از خوشیهای این جهان برحذر بوده و ریاضت پیشه کند. این دستورات مبنایی است برای کسب سود، پرهیز از مصرف و

اختصاص آن به سرمایه‌گذاری، که برای توسعه سرمایه‌داری امری ضروری است. بدین ترتیب، پیوند معنوی بین پروتستانیسم و سرمایه‌داری آشکار می‌گردد. به عقیده «وبر» اخلاق پروتستانی توجیهی است برای سرمایه‌داری که در آن فرد سودجویی می‌کند، نه به خاطر بهره‌مندی از لذات؛ بلکه برای سرمایه‌گذاری و تولید بیشتر. این طرز تلقی نمودار روشنی از «روش تفهیمی»<sup>\*</sup> جامعه‌شناسی «وبر» را آشکار می‌سازد.<sup>(۴۰)</sup> در آیین پروتستان، بیکاری گناهی کبیره و ضلالت است. افراد بافعالیت خود به خداوند نزدیک و رستگار شده و هرگز شکست نمی‌خورند. در این آیین، خود را فدای فعالیت‌های اقتصادی کردن عبادت محسوب می‌شود. کار برای کار، سرمایه برای تراکم بیشتر سرمایه و رسیدن به جامعه‌ای صنعتی است. با توجه به این ویژگی است که مارکس اظهار می‌داشت: «تراکم! تراکم! این است قانون و کلام آسمانی»<sup>(۴۱)</sup>

«وبر» برای اثبات نظر خود به واژه «حرفه» که «لوتر» بر آن تأکید داشت، مراجعه می‌کند. لوتر نظیر الهیون قرون وسطی، حرفه را نعمتی می‌دانست که فرد بنا بر مشیت الهی به دست آورده و سرپیچی از آن، مخالفت با احکام الهی محسوب می‌شود. از نظر یک کالوینیست<sup>\*\*</sup> حرفه فعالیت مناسبی است که فرد برای خود برمی‌گزیند و با احساس مسؤلیت شرعی آن را دنبال می‌کند. در الهیات کالوینیستی کار کردن تنها برای امرار معاش نیست، بلکه هدفی معنوی به شمار می‌رود.<sup>(۴۲)</sup> به نظر «وبر» ریاضت‌گرایی پروتستان نه تنها علیه لذت‌جویی زودگذر ناشی از کسب ثروت عمل کرده و میزان مصرف، به ویژه مصرف کالاهای تجملی را محدود نموده است، بلکه این تأثیر روانشناختی داشته که موانع سنتی را از سر راه تولید و کسب سود از میان برداشته است. این ریاضت‌گرایی نه تنها به مال‌اندوزی جنبه‌ای قانونی داده، بلکه آن را به منزله مشیت الهی تلقی نموده است.<sup>(۴۳)</sup> برخلاف مارکس که تراکم سرمایه و تمرکز آن در دست عده‌ای معدود را موجب تشدید تضادهای درون نظام سرمایه‌داری و به آخر رسیدن دوران این نظام می‌انگاشت. «ماکس وبر» آن را حاصل آیین پروتستان و بنا بر تقدس الهی و لذا پابرجا می‌داند. شاید اگر از

\* Understanding method

\*\* Calvinist

«ماکس وبر» سؤال می‌شد چرا نظام‌های پیشین پابرجا نمانده است و جای خود را به نظام سرمایه‌داری داده است، جواب می‌شنید: برای آنکه آن نظامها محصول آیین‌هایی غیر از آیین پروتستان بوده است.

### نتیجه

کارل مارکس و ماکس وبر، با یک فاصله زمانی حدود نیم قرن، نظریه پردازان خود بوده‌اند. هر دو نسبت به چگونگی پیدایش، توسعه و سرنوشت جامعه سرمایه‌داری غرب علاقمند بوده و عمده فعالیت خود را به تحقیق در این زمینه مصروف داشته‌اند. منتها با دیدگاهی متفاوت و در بیشتر موارد متضاد با یکدیگر. مارکس با منطبق «ماتریالیسم دیالکتیک» خود پدیده‌ها را دستخوش تغییر دائمی می‌بیند، که گاه آرام و پنهان (کنی) و گاه منهد و انقلابی (کیفی) است. این تغییرات بر اثر رشد، تکامل و در نهایت تعارض تضادهای درونی پدیده‌ها می‌باشد. به نظر مارکس، تکامل اندیشه‌ها و سازمانها را باید در تکامل ابزار تولید و مبادله جستجو کرد. ماکس وبر با دیدگاهی ایده‌آلیستی مبتنی بر فرهنگ پروتستانی و نیز علاقه به سکون، آرامش و ادامه وضع موجود به پدیده‌ها و به طور اخص به پدیده اقتصادی-اجتماعی نظام سرمایه‌داری نظر می‌اندازد.

مارکس در رابطه با تکامل و دگرگونی اقتصادی-اجتماعی، روینای مذهب-ایدئولوژیک رامتغیری وابسته و زیربنای اقتصادی جامعه می‌داند که بر پایه زیربنای اقتصادی شکل می‌گیرد، تکامل می‌یابد و سرانجام دگرگون می‌شود. وی با همین دیدگاه، پدیده سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار داده و سرانجام آن را دگرگونی‌ای بنیادین پیش‌بینی نموده است.

«وبر» با توجه وسیعی که به جامعه سرمایه‌داری و دوام آن داشته است، مطالعات خود را با توجه به نظریات مارکس بنیان نهاده است. در تحلیل نهایی، «وبر» روینای مذهب-ایدئولوژیک پروتستانیسم را در بسیاری از موارد عاملی مستقل و زیربنای اقتصادی - یعنی سرمایه‌داری

غرب - را عاملی تابع انگاشته و با اعتقاد به ابدی و الهی بودن زیربنا، دوام نظام سرمایه‌داری را پیش‌بینی نموده است. همسر وبر، «ماریان وبر»،\* در شرح حال وی می‌نویسد که هدف عمده «وبر» ارائه نظریه‌ای جدید بر علیه نظریه ماتریالیسم تاریخی مارکس بوده است.<sup>(۴۴)</sup> «وبر» در واقع به تجدیدنظر و تغییر دادن تئوری‌های مارکس در مورد اقتصاد، طبیعت و نقش ایدئولوژی اهتمام ورزیده است. وی بر این مبنا، عملکردهای روانشناختی نظام‌های اقتصادی و نقش ایدئولوژی پروتستانیزم را در جهت‌دهی به تغییرات اجتماعی بررسی نموده است.

ماکس وبر کوشیده است نظام تفسیری‌ای قابل انعطاف به وجود آورد. وی زیربنای اقتصادی و روتی ایدئولوژیک را در شرایط مختلف، از نظر متغیر وابسته و متغیر تابع بودن، جانشین یکدیگر دانسته است. سلب مالکیت ابزار کار و تولید را منحصر به مورد کارگران نمی‌بیند؛ بلکه اعتقاد دارد با توسعه نظام سرمایه‌داری، به صورت اجتناب‌ناپذیری، بوروکراسی توسعه می‌یابد و سلب مالکیت ابزار تولید از کارگران، وسایل تحقیقی از دانشمندان، ابزار مدیریت از مدیران و وسایل جنگی از جنگجویان را نتیجه بوروکراتیزه شدن<sup>\*\*</sup> می‌داند که لزوماً یک کنش اجتماعی عمومی را علیه سرمایه‌داری نمی‌تواند در پی داشته باشد. «ماکس وبر» تأکید عمده‌ای بر تأثیر معانی ذهنی بر کنش افراد داشته و این را عامل عمده‌ای در تعیین کنش افراد معرفی نموده و خردگرایی هدفدار در نظام سرمایه‌داری را ناشی از تعالیم آیین پروتستان می‌داند که در افراد شخصیت لازم را برای توسعه نظام سرمایه‌داری به وجود آورده است. او، کنش انسانها در نظام‌های پیشین را برانگیخته از سنت، محبت و یا خردگرایی متکی به ارزشهای آن زمان می‌داند. «وبر» در مطالعه پدیده‌های اجتماعی برای هر مورد، گذار از کنش سنتی به کنش عقلانی هدفدار را عامل مهمی می‌داند. روش پژوهشی «وبر» مبتنی بر تجرید و تعمیم است. با عمل تجرید، مدل یا «نمونه آرمانی» خود را پدید می‌آورد و با مقایسه واقعیت با آن، اقدام به تعمیم و نتیجه‌گیری می‌کند.

\* Marian Weber

\*\* Bureaucratization



مع‌هذا شواهد تاریخی این نظریه را، که تنها پروتستان‌نیم موجب رشد سرمایه‌داری پیشرفته در غرب شده است، مورد سؤال قرار می‌دهد. نظام سرمایه‌داری، قبل از اینکه در انگلستان پروتستان توسعه یابد در کشورهای کاتولیک ایتالیا، بلژیک، اسپانیا و پرتغال به وجود آمده است.<sup>(۴۵)</sup> کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته غرب، نه تنها بر اثر سعی و کوشش، بلکه از طریق سیاستهای استعماری توسعه یافته‌اند. توسعه‌ی کشوری نظیر اسپانیا، به قیمت عقب‌افتادگی مستعمراتی نظیر «مکزیک» و «پرو» حاصل گردیده است.<sup>(۴۶)</sup>

به طور کلی، هیچ یک از دو متفکر تأثیر متقابل روبنا و زیربنای اقتصادی جامعه را از نظر دور نداشته‌اند؛ منتها وزن زیادی که به یکی از این دو عامل داده‌اند، به افراط و انحراف در شناخت فرآیندها به گونه‌ای که واقعاً جریان داشته، انجامیده است. در عمل، همانطور که کالهن کریگ\* ابراز می‌دارد، پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیوسته بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ لکن وزن این تأثیرها از زمانی تا زمان دیگر دگرگون می‌شود. بنابراین نمی‌توان قضاوتی ثابت و دائمی در مورد تأثیر آنها داشت. باید در هر زمان و مکان واقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی را با توجه به ابعادی که دارند، مورد بررسی قرارداد و نتایج بدست آمده را نمی‌توان به آسانی تعمیم داد.<sup>(۴۷)</sup>

در مطالعات اجتماعی و اقتصادی چنانچه برخی از ابعاد واقعیت (ابعادی که در زمانی دارای اهمیت به طور نسبی کم و در زمان دیگر تأثیر قابل توجهی بر سرنوشت آن واقعیت دارند) در نظر گرفته نشود، نتایج به دست آمده معنی‌دار و دقیقاً قابل اطمینان نخواهد بود. نمی‌توان نتایج به دست آمده در مواردی معدود را به آسانی به کلیه موارد تعمیم داد. در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم، نظام سرمایه‌داری با پیشرفت علوم و تکنولوژی وارد مرحله جدیدی شده است و سایر نظام‌هایی را که در کنار آن رشد کرده‌اند، به طرق گوناگون به خود وابسته کرده، در موارد حساس توانسته است بحرانهای داخلی خود را به اشکال مختلف به این کشورها صادر می‌کند و به

صورت موقت هم که شده، مشکلات خود را تخفیف دهد. اینکه در آینده چه تحولاتی رخ خواهد داد، موضوع پژوهشهای پیگیر اقتصادی و اجتماعی خواهد بود.

### منابع و یادداشتها

- 1- Parsons, Talcot, "Sociological Theory and modern Society", New-York: The Free press, 1967, P.124.
- 2- Gouldner, Alvin, "The Coming Crisis of Western Sociology", New-York: Basis Books, 1970, P121.
- ۳- برن بام، نورمن: پیدایش سرمایه‌داری از دیدگاه مارکس و ماکس وبر، ترجمه عظیم رهبن، مجله جامعه سالم، شماره ۲۲، ص ۶۱.
- ۴- ترتر، اچ، جتان وال ییگی: پیدایش نظریه جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالعلی لهسایی زاده، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۰، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.
- ۵- کوزر، لوئیس: زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۸، ص ۷۸.
- ۶- اچ، جی، ابراهام: مبانی و رشد جامعه‌شناسی، ج ۱ و ۲، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش، ۱۳۶۱، ص ۳۰۴.
- 7- Cikkubsm Ribakdm Michael Makowsky, "The Discovery of Society", 2nd ed. New-York: Random House, 1978, P 43.
- ۸- آرون، ریمون: مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، شرکت انتشارات علمی، فرهنگ، ۱۳۶۴، ص ۱۸۴.
- ۱- همان مأخذ، ص ۱۸۶.
- ۱۰- مأخذ شماره ۳، ص ۶۱.
- ۱۱- وبر، ماکس: اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، مترجم انگلیسی: تالکوت پارسنز، مترجم فارسی: عبدالمعبود انصاری، تهران، ۱۳۷۱، صص ۸۹ و ۹۰.

- ۱۲- همان مأخذ صص ۱۰۸-۱۰۵.
- ۱۳- تفضلی، فریدون: تاریخ عقاید اقتصادی: افلاطون تا دوره معاصر، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲، صص ۴۴ و ۴۵.
- ۱۴- مأخذ شماره ۱۱، صص ۸۹ و ۹۰.
- ۱۵- مأخذ شماره ۱۳، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.
- ۱۶- مأخذ شماره ۱۱، صص ۹۲.
- ۱۷- مأخذ شماره ۸، صص ۱۱۴.
- 18- Gill, T. Richard, "Economics: A Text with included readings", London: PHI, 1974, PP 57-60.
- ۱۹- مأخذ شماره ۱۳، صص ۴۴ و ۴۵.
- ۲۰- مأخذ شماره ۳، صص ۶۵.
- 21- Ibid, Collins, P 43.
- ۲۲- مأخذ شماره ۵، صص ۷۸.
- ۲۳- زید، شارل و شارل ریست: تاریخ عقاید اقتصادی، از مکتب تاریخی تا جان مینارد کیتز، ج ۲، ترجمه کریم سنجایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، صص ۱۴۹.
- 26- Craig, Colhoun, Donald Light, Suzanne Keller, Douglas Harper, "Sociology", New-York: Mc Graw- Hill, 6th e, 1994, pp 18,19.
- 27- Gregory, Grossman, "Economic system", 2nd ed, New- Delhi: printice Hall of India, 1974, pp.46,47.
- ۲۸- مأخذ شماره ۱۳، صص ۴۵.
- ۲۹- مأخذ شماره ۸، صص ۶۰۲ و ۶۰۳.
- ۳۰- صبوری، منوچهر: جامعه‌شناختی سازمانها، تهران، نشر شب‌تاب، ۱۳۷۴، صص ۸۹.
- ۳۱- مأخذ شماره ۱۱، صص ۳۳ و ۳۴.
- ۳۲- مأخذ شماره ۸، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

